

نگاهی به مجموعه شعر نیمایی «عبور از من» اثر الهه تاجیک‌زاده

نوشته‌هایی در سطح

ا وارش گیلانی

				من» اثر الهه تاجیک‌زاده. پشت جلد کتاب این اثر درج شده: «قاصدک‌ها از زمین دل بریدند آسمان را وطن برگ‌زدیدند» اگر این یکی از بهترین نمونه‌های شعر این دفتر باشد وای به حال دیگر آثار! «قاصدک‌ها از زمیسن به هوا می‌روند؟» همین! چگونه و با چه معیار و عینیتی شاعر به این کشف رسیده که قاصدک‌ها از زمین دل بریده و به آسمان‌ها رسیدند؟! منظور شاعر مهم نیست؛ مهم این است که شاعر از چه راه شاعرانه‌ای به‌باورپذیری مخاطب کمک می‌کنده؛مثل شاعری که‌در یک شعر نیمایی کوتاه گفته است: «کلاهی سر قارچ‌ها می‌گذارند و در ذهن‌شان می‌نویسند به قانون رویش رسیدید» ابتدا مخاطب «کلاه بزرگ قارچ را در طبیعت به عینه می‌بیند»، سپس آن را با اصطلاح مشهور «کلاه گذاشتن» در ذهن تلفیق می‌کند و از این عینیت و معنا به این نتیجه می‌رسد که «رویش سطحی و یکی دو روزه قارچ‌ها را نباید به حساب رویش گذاشت و کلاه سرشان رفته است». بعد مایه‌ا‌ایش را در جامعه تصور می‌کنند و حتی می‌توانند از آن به صورت کاربردی در مواردی در روابط اجتماعی استفاده کنند،چون ظرفیت‌ضرب‌المثل شدن را نیز در خود دارد و…
				اثر اول این کتاب نیز در حد شعار است، چون در یک بیان کلی گفته «ما به نام نامی تو، بدون پر، پرند‌تر می‌پریم». در این اثر هم هیچ نشانی از جرئی‌نگری نیست تا بر باور مخاطب تاثیر بگذارد. در اثر بعدی هم «بی‌پر پرسیدن را به دلفین نسبت داده که یعنی ببینید مخاطبان عزیز! بی‌پر هم می‌توانید بپرید چون دلفین؛ تا دریا خوشش بیاید». آخرش هم اضافه کرده «هیچ می‌دانید»؛ یعنی با این کار لای‌د می‌خواسته‌دانی‌ما را قلقلک دهد تا بیدار شویم؛
				«بی‌پر پرسیدن شاید - به زعم خاکیان - جزو محالات است اما هیچ می‌دانید در باور دریاست دریا خوشش می‌آید از پرواز دلفین‌ها» من نمی‌دانم انتشارات سوره مهر این نوشته‌های را چگونه شعر می‌داند و داورانش با چه معیارهایی این گونه کارها را چاپ و منتشر می‌کنند؟! در شعر غیر کوتاهی هم که الهه تاجیک‌زاده درباره شفا دادن امام رضا(ع) گفته، نه حسی از انتقال این شفا دادن در شعر دیده می‌شود و نه ظرافتی و دقایق شعری در آن دیده می‌شود. آیا همین که بگوییم «حال مادرم بد و بدتر شده از بیماری من، می‌دانم تو نامه‌ای را که او نوشته خواننده‌ای و از عمق آبی شفا قطره‌ای به من چشاند‌های و حالا حال من مثل یک پرنده رها شده از قفس شده یا شبیه یک گل…» کافی است که شعری سروده باشیم؟ از انصاف نگذریم، ۲ سطر آخر شعر نه حرف‌های معمولی است مثل اغلب سطرهای اثر زیر و نه کلیشه‌ای است مثل ۲ سطر ۸ و ۹. حال خوب را به زیبایی و با عینیت بیان کرده است؛ منتها این دو سطر آخر (یا که نه؛ شبیه یک گل قشنگ در دقیقه ۹۰ شده)، سطرهای زیبا و شاعرانه پیشین را نیز می‌طلبد؛ مگر اینکه این اثر را در حد شعری برای نوجوان بگیریم و آن را به این شکل ببپذیریم: «مادرم برای‌تان نوشته بود؟ «حال من دوباره بد شده!

«عبور از من» نام دفتر شعری است از الهه تاجیک‌زاده که انتشارات سوره مهر در ۶۹ صفحه چاپ و منتشر کرده است.

این دفتر به ۳ بخش نیمایی و سه‌گانی و سه‌پاره تقسیم شده است که غیر از بخش سوم که دارای اشعار تقریباً کوتاه است، ۲ بخش دیگر همگی شعرهایی کوتاه هستند؛ غیر یکی دو اثر. شعرها این دفتر دارای مضامین و مفاهیم عام و عمومی‌اند و بیشتر با طبیعت عجین و قرینند.

اینک کمتر از ۴ دهه است که شعر نیمایی کمرنگ شده و به جایش شعر سپید و غزل رونق بسیار گرفته است. شیوه و روش یا قالب نیمایی، نخستین شیوه در شعر نو است که دارای ظرفیت و قابلیت‌های خاص و توانمندی است؛ یعنی شعری با افاقیل کوتاه و بلند که اختیار دارد در بندها یا سطرهای خود دارای قافیه باشد یا نه.

الف.م. نیساری: انتشارات «گویا» در یک حرکت نو، کتاب‌هایی منتشر کرده در حوزه شعر نوجوان یا جوان، از شاعرانی که در این زمینه فعالند یا اینکه بخشی از اشعارشان را می‌توان در ردیف اشعار نوجوان یا جوان قرار داد. نام کلی این سلسله کتاب‌ها «شعر شباب» است؛ یعنی شعرهایی برای نوجوانان و جوانان دبیرستانی، نیز حتی فراتر از آن، شعرهایی ساده و روان برای عموم مردم. از این ره، عنوان ۱۴ + سال را داخل شناسنامه کتاب قید کرده است. این ناشر برای هر شاعر این حوزه کتابی مستقل در نظر گرفته؛ کتاب‌هایی تقریباً بین ۶۰ تا ۱۲۰ صفحه که گزیده اشعارشان است.

این مجموعه شعرها معمولاً حاوی اشعار کلاسیک، نیمایی و سپیدند که طبعاً تعداد این قالب‌ها در دفترهای متعدد متغیر و گاه نیز جای قالبی خالی است.

کار نشر گویا بی‌شک حرکتی است برای نزدیک‌تر کردن مردم به شعر و شاید هم حرکتی خواسته یا ناخواسته به دنبال روح بیشتر «شعر ساده» یا بهتر بگوییم، شعر سهل و ممتنع، از پس دشوارنویسی‌ها و پیچیده‌نویسی‌هایی که در شعر امروز، خاصه در شعر نو وجود داشته و دارد.

یکی از مجموعه کتاب‌های «شعر شباب»، نگاهی به دفتر شعر «تخته سفید دل من» اثر علی باباجانی است.

علی باباجانی متولد ۱۳۵۲ است، حتماً با یکی دو سه دهه سابقه شاعری. این مجموعه، گزیده‌ای است از اشعار باباجانی که به زبان شعر نوجوان یا شعر ساده نزدیک است؛ مجموعه‌ای در ۷۹ صفحه. اغلب شعرهای این دفتر در قالب چهارپاره است، بعد در قالب شعر سپید که تقریباً همه‌شان کوتاهند و بعد شعر نو نیمایی.

موضوع و مضمون نگاهی به دفتر شعر «تخته سفید دل من» بیشتر مسائل عمومی مکث می‌کند و البته روی واقعیت‌های ملموس و گاه روزمره و امروزی؛ اشعاری که از نام‌شان نیز می‌توان پی به ظاهر و باطن‌شان برد؛ نام‌هایی چون «با هم»، «ماهی»، «مادر»، «شانه»، «لحظه‌ها»، «چهاره سلام»، «دوچرخه»، «زنگ انشا» و… اگر چه شعر کودک و نوجوان و جوان، خاصیت و واقعیت وجودی‌شان گرایش بیشتری به مسائل روزمره و طبعاً واقعیت دارد.

چند شعر نخست این دفتر در قالب و به شیوه شعر سپید است؛ از آن دست شعرهای معمولی که در اغلب دفترهای شعر شاعران گمنام به وفور یافت می‌شود؛ حرف‌هایی در حد «دلم را جا گذاشتم» و «من شانه می‌خواهم اما نه بر سر» و «همیشه با تو اما چرا تنهایم باز؟» و از این حرف‌هایی که هیچ ارزش شعری و حتی جذابیت یک حرف نغز را هم ندارد:

«وقتی که رفتم

باهم بودیم

باهم

بی‌غم

وقتی که برگشتیم

نه

وقتی برگشتم

بی‌هم

با غم

دلم را جا گذاشتم»

حرف‌هایی در این حد که به پای نثرهای ادبی خوب هم نمی‌رسد، چه رسد به شعر سپید. بی‌شک حرف‌هایی در این اندازه سطحی و معمولی نمی‌تواند مردم عادی و نوجوان و

جوان دبیرستانی امروزی را مجاب کند؛ اگر هم در جذب چند تن موفق باشد، دلیلی بر ارزشمندی نوشته‌هایی از این دست نیست، بلکه این نیز نوعی سطح فکری مردم را با آثار نازل و سطحی خود، پایین آوردن است؛ کاری که فیلم‌ها و سریال‌های آیکی می‌می کنند. آیا حرف‌هایی اینچنین که سطحی است و حتی در سطحی‌بودن خود هم چندان مفهوم نیست، می‌تواند شعر باشد:

«خواستم شعر بگویم

تو نگذاشتی

خواستم به تو فکر کنم

شعر نگذاشت»

دیگر شعرهای سپید این دفتر که تقریباً اواخر کتاب آمده‌اند نیز چنگی به دل نمی‌زنند که هیچ، حتی چوبی به چوبی نمی‌زنند تا حداقل صدایی از آن درآید. نوشته ذیل آیا چیزی بیش از یک حرف معمولی است که افراد تقریباً معمولی گاه به نیت بیان یک حرف تقریباً جالب در صفحه‌شان در فضای مجازی می‌نویسند یا می‌گذارند؟ نوشته‌ای با نام «کارت دعوت»:

«به یمن سرآغاز یک روز خوب

و میلاد دنیای سبز

به شکرانه بازگشت بهار

بهاری جدید

و تحویل آقای عید

شما هم به لبخند شیرینی از عمق دل

دعوتید

زمان: ساعت صفر تا بی‌نهایت

مکان: یک دل ساده بی‌ریا»

انتخاب زبان معمولی و ساده و گفتاری نیز برای خودش شیوه و آیینی دارد و طبعاً هر موضوع و مضمونی را نیز نمی‌توان در آن گنجاند. اگر بلد کار نیستیم یا درک درستی از تناسبات یک کار نداریم، بهتر است وارد آن کار نشویم. نوشته ذیل نیز از دفتر شعر «تخته سفید دل من»، با شعاردادن، آمدن بهار را نوید می‌دهد:

«پارک‌ها

لطفاً باز شوید

ماشین‌ها

لطفاً پارک شوید

دودها

لطفاً خفه شوید

شهرها

لطفاً روستا شوید

امروز مهمان ویژه‌ای

بی‌سروصدا می‌آید

بهار!»

در چهارپاره‌های این دفتر نیز ردی از همان احساس‌های مصنوعی که در اشعار سپیدش دیده شد، دیده می‌شود؛ همان احساس‌هایی که انگار نویسنده‌اش از روی اراده و

نگاهی به دفتر شعر «تخته سفید دل من» سروده علی باباجانی

کلمات بی‌رمق

آگاهی نشسته و تصمیم گرفته حرف‌های تکراری هم بزند و «بهشت را به زیر پای مادر ببنداده». تکرار حرف‌های مهم و والا در شعر اشکال دارد؛ مگر اینکه شاعری آن را با پرداختنی دیگر و نگاهی دیگر، در فضای شعری خاصی قرار دهد؛ به گونه‌ای که مخاطبش وقتی آن را می‌شنود، احساس کند این حرف والا را انگار تازه شنیده است، یا اینکه به گونه‌ای شکل یابد که برداشت دیگر و متنوع‌تری از آن حرف شود. منهای این امر و این حرف، کلیت چهارپاره ذیل مصنوع است، چرا که کلامش زور و رمق ندارد و در سطح حرف می‌زند؛ آنقدر که مثلاً به جای مصراع دوم و سوم و چهارم، هر مصراع دیگری را براحتی می‌توان جایگزین آنها کرد؛ حتی مصراع‌هایی بهتر و حتی از روی آگاهی و تصمیم و کوشش:

«مادرم سایه امن و آرام

دسته‌هایت پر از طعم گیلان

تو سراسر نشان بهاری

سبز و بی‌ادعا غرق احساس

مادرم روشنی دلم را

از چراغ نگاه تو دارم

با دعای تو، شب می‌توانم

در دلم آفتابی بکارم

مادر ای آشنای قدیمی

ای قدیمی‌ترین رازدارم هستی‌ام را دل کوچکم را من به دستان تو می‌سپارم بهتر از این چه می‌خواهی ای گل ای فرشته که جایت بهشت است آسمانی پر از باغ هستی مادرم، زیر پایت بهشت است» در واقع نشانه‌های شعری و ویژگی‌های ادبی می‌تواند یک شعر را از سطح به بالا بکشد که ما در آثار این دفتر چنین نشانه‌ها و ویژگی‌هایی نمی‌بینیم. در چهارپاره «مثل آسمان شمال» هم شاعر حرفش را در این سطح بیان می‌کند که «هواشناسی گفته هوا صاف و آفتابی است اما من دلم ابری و پاییزی است و…» از این حرف‌ها بدون اینکه همین حرف معمولی را بتواند پرداخت کند و با شاخصه‌های شعری و نشانه‌های عینی و تخیل ناب و اندیشه‌ای شاعرانه یا بیان عاطفه‌ای موثر، این مضمون و این تناقض و تضاد بین خود و هوا را شاعرانه به سامان برساند. با صرف بیان این امر که هوا آفتابی است و من دلم بارانی که شعری انتخاب نمی‌افتد؛ مگر اینکه سطری و مصراع‌ی در همین حدی که گفته شد:

«سازمان هواشناسی گفت

که هوا گرم و آسمان آبی‌ست

نه تگرگی نه برف و بارانی

شب‌تان خوب و صاف و مهتابی‌ست

آن که از آسمان خبر می‌داد

گفت وضع هوای ما خوب است

من ولی سردم است و لرزانم

چشم من آسمان مرطوب است

دل غمگین من چرا امشب

نیست مانند آسمان خوشحال؟

دوست دارم ببارم از ته دل

بشوم مثل آسمان شمال!

آسمان گرفته چشمم

مثل پاییز، دهم‌به‌دلم ابری‌ست

روز پرواز شاعری تنهاست

شاعر شعر «خانم‌ام ابری‌ست»

شاعر این دفتر حتی از سطر مشهور و زیبایی نیمایوشیج که گفت «خانم‌ام ابری‌ست»، بخوبی و درست و دقیق و ظریف در پایان شعر خود استفاده نکرده و حتی آن را دچار کمی گنگی و نامفهومی کرده است.

این سطحی‌نگری و مصنوعی شعر گفتن در چهارپاره‌های دیگر این دفتر هم ادامه دارد؛ از جمله در شعر «تب و شعر» که در آن شاعر «ش تب زمستانی می‌گوید که بیمار است و پدر شعر می‌بافد و مادر با کلافش لباسی ارزان». شاید تنها حرکت شعری در این چهارپاره این عادت‌زدایی باشد که با «می‌نویسد» اتفاق می‌افتد: «و مادر با کلافش می‌نویسد

برایم یک لباس گرم و ارزان».

بعد اینکه مگر شاعر برای شعر گفتن «واژه‌ها را از قبل آماده می‌کند» که شاعر می‌گوید؟

«پدر آماده کرده واژه‌ها را

که تا شعری بیافد در زمستان…»

اما نکته مثبت این مجموعه، زبان این مجموعه است؛ نه زبانی که قدر تمدن و باصلابت و فصیح و بلیغ و شیوا و رسا باشد و جاقفاده، بلکه با توجه به اینکه خالی از این ویژگی‌های مثبت هم نیست (البته در سطحی نه‌چندان شایسته یا چشمگیر، بلکه در حدی تقریباً قابل قبول)، دارای زبان نوجوانان است و مناسب جوانان دبیرستان. یعنی زبان شعرهای این دفتر نه آنقدر رمانتیک یا حماسی است که جوانان عاشق‌پیشه زیر ۴۰ سال را پسند آید و نه آنقدر اجتماعی یا حماسی که عموم مردم را، علی باباجانی در شعرهای نیمایی‌اش هم همین زبان را دارد؛ اگرچه همچنان همان رویه سطحی‌نگری و مصنوع گفتن را دنبال می‌کند. هرچند گاه به شیوه نیمایی، دو سه شعر زیبا و جاقفاده هم دارد؛ شعرهایی که در عین حفظ زبان مناسب جوانان، آن را در فرمی خوش نیز نشاندۀ است؛ اگر چه این فرم نتوانسته بین زبان و اندیشه‌ای عمیق شاعرانه پلی برند تا اثر را به سطحی بالاتر و درونی عمیق‌تر برساند اما زیبایی‌ها و قافیه‌پردازی‌های زیبا و جاقفاده خود را دارد. این اتفاق در شعر نو نیمایی «جوانه اشک» خود را بهتر آشکار کرده است:

«ن آنگهان دلم تپید

چشم من شنید

اشک شد

بر زمین چکید

اشک من رود شد

در میان راه خود

سرود شد

رفت و رفت

تا به انتهای دشت

از میان سبزه‌ها

درخت‌ها و بوته‌ها گذشت

اشک من روی شاخ‌های جوانه شد

خنده شد

بر لب پرند‌های جوانه شد

روی دوش باد

رفت تا به رود بیکران رسید

آفتاب

نرم و مهربان بر دلم چکید

اشک من شعر شد

رفت تا به آسمان رسید

ابر شد

رعدوبرق

رشته‌های ابر را پاره کرد

حرف شد

بر زمین نشست

برف شد

شعر من قطره قطره در دل زمین نشست

ریشه کرد

سبز شد، جوانه زد

بهار شد.»

